بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 18 بهمن 1394.

18/ 11/ 94 بررسی نسبت بین روایات ارث زوجه منفرده

بررسی نسبت بین روایات ارث زوجه منفرده

همانطور که گذشت به نظر می رسد روایاتی که در این بحث وجود دارد با هم دیگر متعارض هستند. چهار روایت داریم که از آنها استفاده می شود که به زوجه منفرده رد نمی شود که عبارت باشند از روایت 1- ابی بصیر با چهار راوی (وهیب بن حفص، محمد بن سکین، علی بن ابی حمزه و مشمعل). 2- روایت محمد بن نعیم صحاف، 3- روایت محمد بن مسلم یا محمد بن مروان به دلیل اختلاف نسخ. 4- مکاتبه محمد بن حمزه علوی که علی بن مهزیار راوی آن است. و خیلی از این روایات را از جهت سندی معتبر دانستیم. از طرف دیگر از یک روایت استفاده می شود که کل مال به زوجه داده می شود. روایت ابی بصیر که دو راوی دارد: یکی ابان بن عثمان و دیگر ابن مسکان. حال در این صورت که این دو دسته با هم دیگر تعارض دارند تکلیف چیست؟

کلام مرحوم اردبیلی در مجمع الفائده و البرهان

برداشت اول از کلام مرحوم اردبیلی

مرحوم اردبیلی در مجمع الفائده و البرهان[[1]](#footnote-1) فرموده اند: که این دو روایت ابی بصیر با دو تا از روایت های دیگر که از ابی بصیر بودند از درجه اعتبار ساقط می شوند و بقیه باقی می ماند و در نتیجه اثبات می شود که به زوجه رد نمی شود. ظاهرا مراد ایشان این است که چون روایتی که روات بیشتری دارد ترجیح دارد بر روایتی که روات کمتری دارد ، و روایت ابو بصیر روات کمتری دارد بنابراین روایت عدم رد به زوجه ترجیح دارد . در حقیقت یکی از مرجحات در باب تعارض شهرت روایی است که یا از باب مرجحات منصوصه یا از باب تعدی از مرجحات منصوص به غیر منصوص مورد پذیرش ایشان است البته هیچکدام از این دو مبنا مورد پذیرش ما نیست.

برداشت دوم از کلام مرحوم اردبیلی

یک برداشت دیگری از کلام ایشان می توان ذکر کرد که با کلام ایشان سازگار نیست ولی فی نفسه مشابه فرمایش ایشان هست. و نتیجه ای که ایشان می خواهد بگوید از آن حاصل می شود.

بررسی تعارض دو نقل از یک راوی و نسبت آن با روایات متعارض دیگر

 برای توضیح این برداشت به عنوان مقدمه باید به یک مبنای اصولی اشاره کنیم؛ اگر در مسئله ای دو نقل از روایت محمد بن مسلم وارد شده باشد که با هم متعارض باشند و یک روایت مطابق یکی از آن دو هم از زراره وارد شده باشد. آیا در اینجا نقل روایتی که با روایت زراره مضمون واحدی دارند در یک طرف تعارض قرار می

گیرند و روایت محمد بن مسلم مخالف طرف دیگر یا اینکه از اول روایت هایی که مربوط به محمد بن مسلم هست با هم تعارض کرده و تساقط می کنند و روایت زراره خارج از دایره تعارض قرار می گیرد. قول صحیح این است که دو نقل از روایت های محمد بن مسلمی که متعارض هستند با هم دیگر تعارض می کنند و زراره داخل تعارض نیست. و در واقع از نظر عقلائی قول شخصی که هنوز معلوم نیست چه می گوید. با قول دیگری که ثابت است ولو به تعبد شرعی قابل تعارض نیست. در مورد بحث ما هم روی این مبنا بگوییم که روایات ابی بصیر با یکدیگر تعارض می کنند و بقیه روایت ها خارج از محل تعارض هستند. ولی به نظر می رسد که پیاده کردن این تقریب در ما نحن فیه درست نیست. به این دلیل که **اولا:** روایات ابی بصیر در عرض یکدیگر نیستند و این مبنا در صورتی قابل اجراست که روایات در حجیت در عرض هم باشند. توضیح ذلک اینکه روایت ابی بصیری که اثبات رد بر زوجه می کند صحیحه است. و به خصوص یک نقل آن که نقل ابن مسکان است که در صحتش خیلی بحثی هم نیست. ولی روایت های ابی بصیر که اثبات عدم رد بر زوجه می کند ولو چهار سند دارد هر چهار سندش موثقه است. و همانطور که در جلسات قبل گذشت روایت موثقه با صحیحه معارض نمی کند و روایت صحیحه مقدم است. پس نتیجه این می شود که روایت ابی بصیرِ دال بر رد تمام مال به زوجه از طرف تعارض خارج نمی شود. مگر اینکه گفته شود روایت ابی بصیری که دال بر عدم رد به زوجه است چون متعدد است قطعا صادر شده است که در اینصورت هم باز بحث تعارض پیش نمی آید از این جهت که روایت قطعی الصدور بر روایت دیگر ابی بصیر که صحیحه است مقدم است در نتیجه بالعکس حالت اول روایت ابی بصیری که دال بر رد به زوجه است از طرف تعارض خارج می شود و از اعتبار ساقط می شود. در هر حال تعارضی که در اینجا درست می کنیم، تعارض درستی نیست. یا قطع داریم به روایت ابی بصیری که دال بر رد به امام است که در اینصورت روایت رد به زوجه را باید کنار بگذاریم و یا اینکه به روایت ابی بصیر قطع نداریم که در اینصورت در عرض روایت صحیحه نیست. **ثانیا:** مهم تر اینکه بحثی که در تعارض روایات یک راوی بیان شد، همانطور که اشاره شد در صورتی هست که یک روایت واحد باشد. مثل اینکه محمد بن مسلم روایتی نقل کرده باشد و آن روایت به دو نحو از محمد بن مسلم نقل شده باشد که متفاوت با یکدیگر باشد. ولی جایی که محمد بن مسلم دو روایت مختلف دارد. اینجا هر دو روایت محمد بن مسلم در عرض روایات دیگر قرار می گیرد، و نه اینکه از اول این دو روایت با هم تعارض می کنند بعد به بقیه روایات می پردازیم. این در حالیستکه در بحث ما بدون شک دو روایت ابی بصیر دو روایت مختلف است از این جهت که یکی از این دو روایت از امام باقر و روایت دیگر از امام صادق است و ما دلیلی نداریم که آن را محرف بگیریم. بنابراین چون دو روایت مختلف در مسأله وجود دارد باید در عرض یکدیگر قرار گیرند و وجهی برای تعارض دو روایت ابی بصیر با یکدیگر وجود ندارد.

مبانی استاد در مورد مرجحات

برای حل مشکل تعارض بین این دو دسته روایات ابتدا به بعضی مبانی اصولی خود در بحث مرجحات اشاره می کنیم بعد به تطبیق آن در بحثمان می پردازیم. به نظر ما **اولا:** از مرجحات منصوصه به مرجحات غیر منصوصه تعدی نمی توان کرد. و **ثانیا**: مرجحات منصوصه هم سه تا هستند و ترتیب هم در مرجحات منصوصه لازم است. ترتیب هم به این شکل است: **اول** ترجیح قطعی السند بر مظنون السند. قطعی الصدور بر مظنون الصدور مقدم است این اولین مرجح است. البته مرحوم آقای خوئی هم ترجیح مقطوع الصدور بر غیر

مقطوع الصدور را قائل هست ولی نه به عنوان مرجحات. ایشان می گوید که شرط حجیت خبر مظنون الصدور، عدم معارضه آن با خبر مقطوع الصدور است. البته از در مقام عمل تفاوت چندانی بین این دو مبنا نیست. حال اگر از این جهت ترجیحی وجود نداشت. به ترجیح دوم رجوع می کنیم. **دوم** موافقت کتاب؛ روایتی که موافق کتاب است بر روایتی که مخالف کتاب است مقدم است. سوم مخالف عامه بر موافق عامه مقدم است. این سه مرجحی است که از مجموع مرجحات قبول داریم. و **ثالثا**: اگر مرجحی هم وجود نداشته باشد قائل به تخییر نیستیم بلکه قائل به توقف هستیم، برای اینکه به سایر ادله باید مراجعه کرد.

تطبیق مبانی اصولی در مسأله

**مرجح اول:** به نظر می رسد روایتی که می گوید: یدفع الباقی الینا، قطعی الصدور است. اولا با چهار نقل از ابی بصیر نقل شده است که قبلا توضیح داده شد که روایتی که چهار نقل دارد، همان نقل های ابی بصیر هم این نقل را قوی می کنند. و سه نقل دیگر هم هست که غیر از نقل محمد بن نعیم صحاف، بقیه نقل ها معتبر هست. و اینکه چند راوی متعدد از امامان مختلف روایت عدم ارث زن را نقل کنند باعث یقین بیشتری به صدور روایت می شود و در اینجا نکته خاصی وجود ندارد که احتمال جعلی بودن این دسته روایات را تقویت کند. در بعضی موضوعات انگیزه جعل وجود دارد مثل اینکه شخص مذهب خاصی دارد و یا تعریف هایی که از بعضی شهر ها می شود و یا اینکه فرض کنید در مستحبات گاهی اوقات به انگیزه اینکه افراد را به طاعت الهی وادار کنند، مثل روایت معروف ابی بن کعب که در مورد فضائل سور قرآن هست که می گوید من دیدم مردم از قرآن رو برگردانده اند گفتم از فضایل سور یک حدیث جعل کنم. و در کتاب های درایه انگیزه های جعل حدیث را ذکر کرده اند که هیچکدام از آن ها در این روایات وجود ندارد. بنابراین قطع به روایتی که مابقیِ ارث مال امام (ع) است حاصل می شود.

**مرجح دوم** موافقت و مخالفت کتاب است که هیچ کدامشان باعث ترجیح بین این روایات نمی شود. در گذشته مطرح شد که کتاب خدا در مورد اصل فریضه زن و اینکه نصیب زن یک چهارم است صحبت کرده ، اما در فرضی که هیچ یک از ورثه وجود نداشته باشند حکم چیست؟ آیه قرآن ناظر به این جهت نیست بنابراین از جهت موافقت و مخالفت کتاب هیچ یک از این دو دسته ترجیحی ندارند.

**مرجح سوم** موافقت و مخالفت عامه است. در مخالفت و موافقت عامه، عامه متفق هستند بر اینکه به زن رد نمی شود. بنابراین روایتی که گفته است که به زن رد می شود، مخالف عامه هست و ترجیح داده می شود. ولی اولا عرض شد که بحث ترجیح به مخالفت عامه در رتبه سوم ترجیح است. ثانیا هیچ یک از روایاتی که رد به امام را مطرح کرده اند نمی توان حمل به تقیه کرد. یعنی هیچ کدامشان موافق عامه نیست. توضیح ذلک این است که روایت محمد بن نعیم صحاف می گوید و احمل الباقی الینا. بقیه را به ما بدهید. این در حالیستکه عامه قائل به این هستند که به بیت المال داده می شود. و همچنین روایت محمد بن مسلم یا محمد بن مروان هم موافق عامه نیست. اما روایتی که از ابی بصیر وارد شده است، و ما بقی فللأمام دارد، ممکن است شخصی امام را حمل بر امام المسلمین کند و بگوید مراد اهل بیت نیستند، مثل «ذاک إلی الإمام إن صام صمنا و إن أفطر أفطرنا» ولی بحث این است که عامه متفق هستند بر اینکه نه به زوج داده می شود

و نه به زوجه. در حالی که در یکی از نقل های روایت ابی بصیر که نقل اصلی ترش هست و سه سند دارد می فرماید: قَرَأَ عَلَیَّ أَبُو جَعْفَرٍ ع فِی الْفَرَائِضِ امْرَأَةٌ تُوُفِّیَتْ وَ تَرَکَتْ زَوْجَهَا قَالَ الْمَالُ کُلُّهُ لِلزَّوْجِ

در صدر روایت بین زوج و زوجه تفصیل قائل شده است. و می فرماید به زوج کل مال داده می شود ولی به زوجه داده نمی شود. ولی با مراجعه به کتب عامه به این مطلب رسیدیم که عامه متفق هستند که بین زوج و زوجه در این جهت تفاوتی نیست. و سید مرتضی هم در المسائل الناصریات[[2]](#footnote-2) این اتفاق را نقل کرده است، علاوه بر آنکه در کتب عامه هم همین اتفاق نقل شده است. و اینکه ما قائل به تبعیض در حجیت شویم و بگوییم قطعه ای از روایت تقیه ای است و قطعه ی دیگر خیر، خیلی مشکل است. روایت چهارم یعنی روایت علی بن مهزیار هم امر به تصدق بالباقی کرده است؛ نه گفته است که به امام بدهید و نه به بیت المال دهید. امام تعیین تکلیف کرده اند. پس این روایت هم موافق عامه نیست. بنابراین این دسته از روایات هم مخالف عامه هستند مثل روایات دسته دیگر و از این جهت ترجیحی بین روایات نیست.

اصل در صورت فقدان مرجح

همانطور که گذشت اصل عدم رد به زوجه است. و مسئله تقریبا اجماعی است و یک شهرت قوی در مسئله وجود دارد. ادعای اجماع در این مسئله زیاد هست. و مرحوم سید مرتضی این روایتی که گفته است المال لها، به عنوان روایت شاذه تلقی کرده است. و فتوای مخالف جز آنچه در کلام مثل شیخ صدوق آمده که آن هم تفصیل بین زمان غیبت و حضور است و مطلقا قائل به رد به زوجه نشده است در مسئله وجود ندارد.

بحث بعدی این است که تعبیر (مال امام) که در روایات وارد شده است به چه معناست آیا به بیت المال باید داده شود یا به سهم امام. کلمات فقها در این ضمینه مختلف است. بعضی[[3]](#footnote-3)تعبیر کرده اند که به بیت المال داده می شود. اما باید گفت که ظاهر این تعبیر این است که سهم امام است. و اینکه بگوییم که مراد این هست که به بیت المال داده می شود با ظهور خیلی از روایات سازگار نیست به عنوان مثال امام علیه السلام در آن روایت یک مصرف خاص تعیین کرده، فرموده اند: تصدق بالباقی. اگر بیت المال باشد و بگوییم بیت المال حتما باید تصدق شود خیلی روشن نیست. ظاهر این هست که این سهم امام هست و باید در مصرفی که علم به رضایت امام علیه السلام مثل سهم امام خمس است.

استدراک از بحث های سابق( وثاقت اسماعیل بن عبدالرحمن الجعفی)

**استدراک اول:**بحث اسماعیل بن عبدالرحمن الجعفی که در سند یکی از این روایات[[4]](#footnote-4) بود را انجام ندادیم. مرحوم نجاشی در ترجمه برادرزاده اسماعیل بن عبدالرحمن یعنی بسطام بن الحصین بن عبدالرحمن الجعفی، می گوید: کان وجها فی اصحابنا و ابوه و عمومته و کان اوجههم اسماعیل[[5]](#footnote-5). اولا تعبیر وجها فی اصحابنا،

مستقیما دلالت بر وثاقت می کند،کسی که وجه طایفه هست نمی تواند ثقه نباشد. این یک بیان که مرحوم حاجی نوری در فایده نهم خاتمه مستدرک مفصل بحثی دارد که می گوید که چه طایفه ای است که وجهشان آبله رو است و چشمشان کور است. این برداشت مؤید به این است که در موردش در رجال شیخ تعبیر کان فقیها دارد. و ظاهرا این تعبیر صرفا به این جنبه که فقط عالم بوده است ناظر نیست. بلکه به این معناست که محل رجوع بوده است و از او اخذ فتوا می کرده اند و این معنا در روایتی از ابی الصباح وارد شده است که: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) یَقُولُ هَلَکَ الْمُتَرَئِّسُونَ فِی أَدْیَانِهِمْ، مِنْهُمْ زُرَارَةُ وَ بُرَیْدٌ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَ إِسْمَاعِیلُ الْجُعْفِیُّ، وَ ذَکَرَ آخَرَ لَمْ أَحْفَظْهُ. و اسماعیل الجعفی منصرف به همین اسماعیل بن عبدالرحمن الجعفی است[[6]](#footnote-6)و[[7]](#footnote-7). و مراد از تعبیر هلک المترأسون ظاهرا این هست که این افراد در موقعیت خطرناکی قرار داشته اند. به این معنا که کسانی که رییس هستند باید حواسشان را خیلی جمع کنند که پایشان نلغزد و این تعبیر که مقداری حالت مذمت گونه از آن استفاده می شود شاید جنبه تقیه آمیز هم داشته باشد. و از مجموع روایات و سؤالات اسماعیل که شامل قواعد فقهی و کلیات فقه است روشن می شود که فقیه بوده است.

البته دو راه دیگر برای اثبات وثاقت اسماعیل بن عبدالرحمن الجعفی می توان ارائه داد که اگرچه از لحاظ کبروی ثابت است اما اشکال صغروی و اثباتی دارد. توضیح ذلک اینکه صفوان بن یحیی در مشیخه فقیه از اسماعیل بن عبدالرحمن الجعفی روایت دارد[[8]](#footnote-8) و جعفر بن بشیر هم در تهذیبین از اسماعیل روایت دارد[[9]](#footnote-9) که به عقیده ما مشایخ این دو نفر ثقه هستند. اما نکته ای که باعث می شود روایت صفوان و جعفر از اسماعیل ثابت نباشد این است که در شرح حال اسماعیل گفته اند که مات فی زمان ابی عبدالله(ع). و صفوان و جعفر بن بشیر آن زمان را درک نکرده اند. بنابراین یا مراد از این اسماعیل، اسماعیل بن جابر جعفی است که گاهی اوقات آن اراده می شود و یا اینکه این دو شخص با یکدیگر خلط شده اند، به این دلیل که در طریق مشیخه فقیه تصریح دارد محمد بن سنان و صفوان بن یحیی عن اسماعیل بن عبدالرحمن الجعفی. در حالی که محمد بن سنان و صفوان هر دو از اسماعیل بن جابر جعفی روایت دارند. در مورد روایت جعفر بن بشیر هم همین گونه باید توجیه کرد و یا اینکه سقط یا تحریفی رخ داده است.

**استدراک دوم:** یکی از وجوهی که در مورد روایت ابی بصیر[[10]](#footnote-10)یعنی روایت دال بر رد به زوجه گفته شد اینکه در مقام بیان مرأه بما هو مرأه نیست بلکه مراد از اینکه تمام مال به زوجه داده می شود به این شرط است که زوجه قریب باشد. ولی اشکالی در این وجه مطرح است؛ اینکه صدر روایت می گوید فی امرأه ماتت و ترکت زوجها حضرت در جواب می فرمایند: المال کله له. و بر اساس روایات دیگر زوج تمام مال را می برد و لو اینکه قریب نباشد بنابراین در مورد زوجه هم همین گونه باید حمل کرد و دو قطعه از روایت را نباید دو گونه معنا کرد. ولی این اشکال قابل جواب است؛ ممکن است این روایت خاص، ناظر به صور متعارفه باشد. یعنی هم در مورد زوج ممکن است شخصی بگوید زوج قریب مراد است و هم در مورد زوجه. بنابراین تفکیک بین

صدر و ذیل لازم نیست ایجاد کنیم. بله در مورد زوج روایت های دیگر داریم که وجهی ندارد آن ها را به متعارف تخصیص بزنیم.

این بحث یک تکمله ی دیگری هم دارد اینکه وقتی روایت های بحث ما تعارض کردند، نباید به اصل مراجعه بشود. ممکن است ما بگوییم که مراجعه می کنیم به روایت جمیل بن دراج که می گوید لا یکون الرد علی زوج و لا زوجه. و این روایت به عنوان مرجع باید باشد. یعنی آن عامی باشد که به او باید مراجعه بشود کرد. جلسه آینده در مورد صحت یا عدم صحت این مطلب فردا صحبت می کنیم. و بحث بعدی مانعیت قتل است. که در جلسات آینده به آن می پردازیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد

1. مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان، ج، ص: 435 البته به نظر می رسد از این جهت که استاد از حفظ مطلب را بیان کردند کمی تغییر در کلام مرحوم اردبیلی دادند برای رجوع به اصل کلام مراجعه کنید به آدرس فوق [↑](#footnote-ref-1)
2. استاد معظم این مطلب را به المسائل الناصریات نسبت دادند در حالی که نگارنده چنین چیزی را نیافتم محتمل است سبق لسان باشد و مراد ایشان کتاب الانتصار في انفرادات الإمامية باشد. مراجعه شود به الانتصار في انفرادات الإمامية ص: 584مسألة [318] [↑](#footnote-ref-2)
3. المراسم العلوية و الأحكام النبوية؛ ص: 222 [↑](#footnote-ref-3)
4. التهذیب(ج9ص294)روایت شماره13462/ 5 [↑](#footnote-ref-4)
5. رجال النجاشي - فهرست أسماء مصنفي الشيعة، ص: 110 [↑](#footnote-ref-5)
6. رجال الكشي، ص: 199 البته مرحوم کشی این روایت را ضمن ترجمه اسماعیل بن جابر الجعفی وارد کرده اند که به معنای این است که اسماعیل در این روایت را منصرف به اسماعیل مورد بحث ما نمی دانند. [↑](#footnote-ref-6)
7. استاد محترم فرمودند که رساله ای در باب انصراف اسماعیل الجعفی به اسماعیل بن عبدالرحمن الجعفی در جل موارد، به رشته تحریر در آورده اند. [↑](#footnote-ref-7)
8. من لا يحضره الفقيه، ج، ص: 465 [↑](#footnote-ref-8)
9. تهذيب الأحكام، ج، ص: 255 نگارنده روایت جعفر بن بشیر از اسماعیل را با تصریح به بن عبدالرحمن نیافتم البته جعفر بن بشیر روایتی با تعبیر اسماعیل الجعفی دارد. [↑](#footnote-ref-9)
10. من لا يحضره الفقيه ؛ ج‏4 ؛ ص262 [↑](#footnote-ref-10)